

بالاخره پیشرفت هرچند آهسته روند صلح در خاورمیانه، همه و همه نموده‌های آشکار رشد دموکراسی در منطقه است.

واقعیت این است که ایران نیز تافته جدا بافته نیست و در زنجیره این تحولات قرار خواهد گرفت. بیانیه تحلیلی ۵۶۵ نفر نیز یکی از نموده‌های بارز این امر است. در شرایطی که هر وب لاگ نویس را برای ابراز انتقاداتی چند به زندان می‌افکنند، و هر روز روزنامه‌ای تعطیل می‌شود و در شرایطی که هر تجمع و تشکلی ممنوع است، انتشار چنین بیانیه‌ای نشان از آن دارد که اولاً اراده برای تغییر بسیار قوی است، ثانیاً این اراده یک جمع اندیشمند و فعالین سیاسی است که با شجاعت، به ارائه فاکت‌های مشخص پرداخته، بی‌لیاقتی دولت کنونی را به تصویر می‌کشد و ثالثاً این جمع از گذاشتن امضای افرادی در کنار یکدیگر، ابائی ندارد. اراده‌ای که وفاقی ملی را برای پایان دادن به وضعیت کنونی از یکسو، جلوگیری از دخالت خارجی از سوی دیگر دنبال می‌کند و با صدائی رسا اعلام می‌کند که "راهکار حتمی و نهائی، گردن نهادن به رای و اراده ملی است." من فکر می‌کنم خطاب این گفته نه فقط به حاکمان جمهوری اسلامی، بلکه به تمام کسان از جمله دولتهای خارجی است که اراده ملی و خواست مردم ایران را در تعیین تکلیف با سرنوشت خود نادیده گرفته، و می‌خواهند از جمله با دخالت‌های نظامی، آن چیزی را دیکته کنند که شاید ابداً رای و اراده و خواست این ملت نباشد.

همانطور که در نامه به مردم آمریکا نیز به تجربه دخالت‌های آمریکا در امور ایران اشاره شده است، اگر دولت آمریکا بخواهد از تجربه‌های قبلی خویش در رابطه با ایران و همچنین از تجربه اخیر عراق درس بگیرد و عاقلانه عمل کند، قبل از هرچیز باید به این خواست که از جانب بسیاری از احزاب، سازمانها و شخصیت‌های اپوزیسیون ایرانی نیز پشتیبانی شده است، گردن گذارد. در شرایط فعلی اگر آمریکا نخواهد تجربه ۲۸ مرداد را در اذهان ایرانیان دوباره متبادر کند، یا بهتر بگوئیم اگر بخواهد آثار زخم حاصل از آن را تا حدودی التیام بخشد، باید که این بار به گونه دیگری عمل کرده و اگر واقعا مخالف برقراری دموکراسی در ایران نیست، با پشتیبانی از اپوزیسیون ایرانی چه در داخل و چه در خارج، و حمایت از خواست انتخابات آزاد، به واقعیت بخشیدن خواست گذار مسالمت آمیز به جامعه‌ای که در آن رای مردم تعیین کننده است، یاری رساند.

آنچه که هم در نامه به مردم آمریکا و هم در بیانیه تحلیلی ۵۶۵ نفر به چشم می‌خورد، اشاره به شرایط متحول و حاد کنونی در منطقه و تاکید بر یک راه حل منطقی و عملی با توجه به میثاق‌های بین‌المللی است و مهم تر از هرچیز دفاع از منافع ملی چه در قبال دولتهای خارجی، چه در قبال دولت حاکم بر ایران است. در بیانیه تحلیلی از جمله آمده است:

"امضاء کنندگان این بیانیه نه در سر خیال ایجاد ناامنی و آشوب دارند و نه در کف سلاخی برای براندازی. ما را آن قدر کیاست و عقل هست که تشخیص دهیم در شرایط امروزی کشور و منطقه هرگونه ناامنی و آشوب به زیان ملت تمام می‌شود و آن قدر تجربه اندوخته ایم که کشور را به ناکجا آبادی دیگر هدایت نکنیم."

سیاست را عملی سازد. پشت سر داشتن چنین تجربه‌ای از یکسو و تلاش‌های دولت جمهوری اسلامی در غنی سازی اورانیوم و عدم موفقیت مذاکراتی که بسیار به درازا کشیده است، و بالاخره تهدید آمریکا به حمله نظامی به ایران، شرایط تکرار تجربه عراق در مورد ایران را برای بسیاری از ایرانیان وطن دوست و کسانی که مسائل ایران را دنبال می‌کنند، به یک احتمال جدی تبدیل ساخته است. نامه سرگشاده جمعی از ایرانیان به مردم آمریکا نیز، درست در بحبوحه مذاکرات بر سر مساله هسته‌ای ایران و تهدیدات دولت آمریکا به حمله نظامی در صورت عدم توقف این تلاشها، نوشته شد و طبیعتاً در آن به عواقب و نتایج زیانبار چنین حمله‌ای اشاره شده است. در این نامه از جمله آمده است:

"هر گونه تهاجم به ایران یا بمباران آن به گسترش نظامی-گری، تقویت تسلط قشربون مذهبی بر دولت و ملت و نقض بیش از پیش حقوق بشر و حقوق دموکراتیک مردم خواهد انجامید. ما شما را به مخالفت با هر گونه مداخله نظامی در ایران و فعالیت برای گسترش صلح واقعی در منطقه فرا می‌خوانیم"

من فکر می‌کنم که امضا کنندگان این نامه روی نکته مهمی انگشت گذاشته اند. و آن اینکه تهاجم نظامی به ایران، بیش از هرچیز به نقض حقوق بشر منجر شده و تقویت تسلط قشربون مذهبی را به دنبال خواهد داشت. مردم کشور ما تجربه جنگ ایران و عراق را فراموش نکرده اند، که طی آن به بهانه شرایط جنگی، هر صدای آزادیخواهانه‌ای با برچسب خدمت به دشمن، در نطفه خفه شده و سرکوب در عرصه‌های مختلف هرچه بیشتر شدت گرفت. از سوی دیگر قربانیان شرایط جنگی فقیرترین و ضعیف‌ترین آحاد جامعه هستند. منظورم از شرایط جنگی الزاماً حمله نظامی نیست. بلکه فضای جنگی و تهدیدات و محدودیتهای مختلف را هم شامل می‌شود. فقط در عراق در دوران تحریم اقتصادی، به دلیل وارد نشدن شیر خشک و دارو، نزدیک به نیم میلیون کودک عراقی جان خود را از دست دادند. بنابراین من نه فقط با حمله نظامی به ایران مخالفم، بلکه فکر می‌کنم ما باید با هرگونه تحریم و اقداماتی که دامنه ضرر آن مستقیماً به مردم وارد می‌شود، مخالفت کنیم. در شرایطی که اکثریت مردم یک کشور با دولت حاکم مخالفند و ما هر روز شاهد ابراز مخالفتها از سوی اقشار مختلف مردم هستیم، دخالت نظامی می‌تواند فقط به این روند و به این صداهای آزادیخواهانه ضربات جبران ناپذیر وارد سازد.

امروز تحولات منطقه نیز نشان می‌دهند که دیگر دولتها به سیاق سابق نمی‌توانند حکومت کنند. از انقلابات "مخملین"، تا برگزاری انتخابات آزاد و ساقط کردن دولت و باطل کردن نتایج انتخابات تقلبی از طریق تظاهرات خیابانی، و

نشریه آرش در آخرین شماره خود (۹۱) ضمن انتشار متن بیانیه ۵۶۵ نفر از روشنفکران داخل کشور و نامه‌ی سرگشاده به آمریکا در خارج از کشور، با تعدادی از فعالین سیاسی در خارج از کشور پرسش زیر را در میان گذاشته است:

« درشرائط حساس کنونی ایران و جهان، نظر شما درباره «نامه سرگشاده به مردم آمریکا» ابراز مخالفت تعدادی از ایرانیان به حمله نظامی آمریکا و بیانیه تحلیلی ۵۶۵ نفر از فعالان سیاسی و دانشجویی ایران «راهکار حتمی و نهائی، گردن نهادن به رای و اراده ملی است» چیست؟ آیا از این نامه و بیانیه حمایت می‌کنید یا نه، چرا؟»

در بین کسانی که به این پرسش پاسخ داده اند، سه تن از رفقای سازمان فرزانه عظیمی، رئوف کعبی و مسعود فتوحی هستند که در زیر متن پاسخ آنان را برای اطلاع خوانندگان نشریه درج می‌کنیم.

دیوارهای مانع همفکری و همیاری

فرزانه عظیمی

جهان ما در سالهای اخیر و بخصوص پس از ۱۱ سپتامبر دستخوش تغییرات شدیدی بوده است و سیاست آمریکا در قبال منطقه نیز پس از آن با تغییر قابل ملاحظه‌ای همراه بوده که تأثیرات خود را در سطح منطقه برجای گذاشته است. اگر در زمان انقلاب ۵۷، سیاست آمریکا در رابطه با منطقه ایجاد کمربند سبز بود و بدنبال آن پشتیبانی از قشری ترین و مذهبی ترین جنبش‌ها، ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در نه فقط چرخش قاطع از این سیاست، بلکه حرکت در جهت زدودن آثار چنین سیاستی که این بار دامن خود آمریکا را گرفته بود، برقراری ثبات و ساقط کردن حکومت‌های توتالیتر در منطقه بود. پس از ۱۱ سپتامبر، مبارزه با تروریسم در صدر سیاست‌های آمریکا قرار گرفت و دولت آمریکا با حمله به عراق به بهانه داشتن سلاح اتمی و علیرغم مخالفت دولتهای اروپایی و افکار عمومی جهان، نشان داد که در پیشبرد سیاست جدید خویش بسیار جدی است و حاضر است بدون همکاری و پشتیبانی دولت‌های دیگر نیز، این

بن‌بست سیاسی جامعه ایران را خاطر نشان می‌سازد و روی به ایرانیان دارد .
با هدف گفتگو با افکار عمومی در آمریکا ، " نامه " نتایج و عواقب مداخله نظامی آمریکا را گوشزد داده و به یک موضع گیری نه چندان گویا در قبال نظام جمهوری اسلامی ، بسنده می‌کند ولی به زمینه‌های این مداخله احتمالی و بویژه نقش حکومت ایران در داخل و منطقه ، و نیز ماجراجوییهای وی که منافع تمامی جامعه ما را به مخاطره افکنده و هر روز بیشتر به مخاطره می‌اندازد ، نپرداخته‌است.

با نگاهی گذرا به دوران حاکمیت جمهوری اسلامی ، به روشن می‌توان دید که هدف " دیپلماسی " در این حکومت بر خلاف معمول و به جای تامین منافع ملی ، همواره تحکیم موقعیت انحصاری خویش (خودی) را مد نظر قرار داده است . گروگانگیری در لبنان ، بمب‌گذاری در اروپا ، کمک و هدایت افراطیون مذهبی در کشورها و بویژه کشورهای خاورمیانه و اخلال در حل دیپلماتیک مسئله فلسطین ، دخالت و تحریک در افغانستان و سپس عراق و هم‌اکنون دوباره در لبنان و ... همواره سلاحی در دست این رژیم برای مذاکره و معامله با قدرتهای خارجی و برای این بوده و است تا وی با دست باز در عرصه داخلی عمل کند و همانگونه که می‌بینیم تا کنون نتیجه‌ای جز تشدید انحصارطلبی و تحکیم پایه‌های آن و به تبع آن فزونی یافتن بحران و نابسامانی در جامعه ، نداشته است . رژیم جمهوری اسلامی این " ظرفیت " را دارد که تمامی جامعه و آینده آنرا برای حتی ماندن چند روز بیشتر در قدرت ، فدا کند. این دلایل اما هر چه باشند ، توجیهی برای مداخله نظامی یک قدرت خارجی بشمار نمی‌روند. عواقب جنگ بر کسی پوشیده نیست پس با این نامه نمیتوان مخالفت کرد اما یکجانبه‌نگری در تحلیل مسائل (بدون آنکه انتظار این را داشته‌باشیم که در هر نامه و بیانیه باید همه چیز را گفت) بویژه آنجا که به نام مردم و کل جامعه ایران صحبت شده و حکم صادر میگردد ، نمی‌تواند تمامی نیروهای فعال و همه گرایشات ذینفع در مسئله را پشت سر خود قرار دهد بخصوص که " تجربه " عمده‌کردن مبارزه ضدامپریالیستی به قیمت نفی و نادیده‌انگاشتن دموکراسی ، چه آسیب‌ها که به جامعه ما نرساند و نرسانده‌است . هم‌چنین " نامه " روشن نمی‌سازد که صف‌آرایی نیروهایی که باید در مقابل این حمله احتمالی ایستادگی کنند و آنهمه تلفات سنگین به متجاوزین وارد کنند ، چگونه خواهد بود ؟ این نیروها کدامند و جایگاه این حکومت کجا خواهد بود؟ آنجا که راه توده‌ها در تعیین آزادانه سرنوشت خویش با گلوله و زور ، با سرکوب و تحقیر ، سد می‌شود ، محال است نیروی عظیم آنان ، که بازدارنده اصلی هر تجاوز است در این میان استوار ، به خروش درآید.

از این چند نکته که به مضمون نامه برمی‌گردد به شکل آن می‌رسیم که همانگونه عنوان آن نشان می‌دهد هدف گفتگو و دیالوگ با جامعه آمریکا را دنبال می‌کند که در خود کاری مثبت است اما تجربه نشان داده است که در جوامع غربی ، نفوذ و تاثیر در افکار عمومی ، بعید است به وسیله تنها یک طومار عملی گردد و آنهم با این سؤال که امضا کنندگان تا چه اندازه با اهرمهای اصلی ارتباطی و سیاسی فرهنگی آن جامعه پیوند داشته و دارند . دیگر

قبل از ایجاد هر تغییری باید ما در قلمرو اندیشه به ضرورت و امکان این تغییر برسیم. این گام اول است و پس از آن باید به این فکر کرد که چگونه می‌توان این تغییر را ایجاد کرد. امروز خواست تغییر ساختار حکومت، به خواست اکثریت اپوزیسیون حکومت تبدیل شده است، اما هنوز در تعریف چگونگی رسیدن به آن، باید راه کارهای مشخص جستجو شده و ارائه شوند. قبل از اینکه بسیاری از احزاب، سازمانها، شخصیتها چه در داخل و چه در خارج بتوانند برای ایجاد آلترناتیوی در قبال حکومت فعلی به بحث و تبادل نظر و ارائه راهکار بپردازند، باید دیوارهای موجود بین خود، که مانع همفکری و همیاری در رسیدن به هدف عاجل پایان دادن به وضعیت موجود است را، از بین ببرند. ادامه این روند می‌تواند فرارویی به راهکار مشترکی باشد که اپوزیسیون در داخل و خارج کشور از طریق کارزار مشترک خود بدان دست پیدا کرده و زمینه را برای برقراری جمهوری مردم فراهم خواهد ساخت.

بنابراین من به سهم خود به چنین تلاشهائی ارج بسیار می‌گذارم و به نظرم در شرایط حساس کنونی ایران و منطقه، هر حرکت جمعی و کارزار مشترک، می‌تواند ما را یک گام به وفاق ملی برای پایان دادن به حکومت اقتدارگرای کنونی نزدیک تر کند.

اعترافنامه بن بست

رئوف کعبی

مطلب زیر تلاشی است برای طرح نکاتی چند و نیز پاسخ به پرسش شما پیرامون " نامه سرگشاده به مردم آمریکا " و همچنین " بیانیه ۵۶۵ نفر از فعالان سیاسی - فرهنگی داخل کشور " که برای اختصار ، بدانها با عنوان " نامه " و " بیانیه " اشاره خواهم داشت .

گرچه با اندک فاصله زمانی از هم و در نتیجه ، در شرایطی کم و بیش مشابه، این دو " نامه " و " بیانیه " منتشر شدند ، اما از یکطرف با دو نگاه گوناگون نگاشته شده و از طرف دیگر به دو موضوع متفاوت ، هر کدام پرداخته‌اند. با این تاکید که میتوانند در مقابل هم و در تناقض با یکدیگر ، قرار نگیرند.

" نامه " ، مخالفت با مداخله نظامی آمریکا و جنگ علیه ایران را برجسته نموده و مخاطب وی ، افکار عمومی در آمریکا است ولی " بیانیه " ،

بنابراین هم امضا کنندگان این بیانیه و هم امضا کنندگان آن نامه بر اینکه هر گونه ناامنی و آشوب و وضعیت نظامی، به زیان ملت بوده و به گسترش نظامی-گری، تقویت تسلط قشریون مذهبی بر دولت و ملت و نقض بیش از پیش حقوق بشر منجر خواهد شد، تاکید دارند.

امضا کنندگان بیانیه همچنین اعلام می‌دارند که خواهان تغییر ساختار قدرت حکومتند و فرصت و راهکار حتمی و نهایی را گردن نهادن به رای و اراده ملی می‌دانند. به این ترتیب تغییر شرایطی را اعلام می‌کنند که در آن دیگر اصلاحات به شیوه سابق نمی‌تواند پیش برود.

من فکر می‌کنم که روندی که آغاز شده است و این نامه و بیانیه نیز نموده‌ائی از آن هستند، در واقع نشانه آن است که خواست تغییر ساختار حکومت به دست خود مردم و با رای و اراده آنان، به یک معرج مشترک برای بسیاری از نیروها چه در داخل و چه در خارج تبدیل شده است و در این میان علیرغم اختلافات فکری و گرایشی عمیق و چندین ساله، می‌رود که یک اراده واحد و بهتر بگویم، زمینه‌ها و پیش شرط های یک وفاق ملی بر سر اساسی‌ترین خواسته‌های مردم ایران آماده شود. نزدیک به سه دهه حکومت جمهوری اسلامی، شناخت و تجربه کافی را بدست همه نیروهای اپوزیسیون داده است و چه نیروهائی که در ایران هستند و چه آنها که به اجبار به خارج از مرزهای ایران تبعید شدند، در طرز فکر و نگاه خود دچار تغییرات زیادی شده‌اند. تغییراتی که

خوشبختانه این دو را با تمام تنوع در دو بخش نیز، به یکدیگر و برای رسیدن به ایرانی آزاد، نزدیکتر کرده است. پشتیبانی وسیع از این بیانیه توسط نیروهای مختلف اپوزیسیون در خارج از کشور نیز بیانگر این واقعیت است .

دادن این بیانیه ها و پشتیبانی وسیع از آن، بدون در نظر گرفتن اختلافات گرایشی و عقیدتی، نشانه بلوغ فکری و سیاسی بسیاری از اندیشمندان و فعالین سیاسی میهن ماست. گرچه به نظر بعضی از ناقدان، دادن بیانیه و جمع کردن امضا و یا حمایت از آن، چندان کار مهمی نیست ولی به نظر من، نتیجه این کار از جمله شکستن تابوهائی است که ما سالهاست در اذهان خود ساخته ایم. من فکر نمی‌کنم که کسی دچار این توهم شده باشد که در حال حاضر در ایران آنچنان شرایط آزادی ایجاد شده است و همه امضا کنندگان توانسته‌اند در فضائی آزاد به بحث و تبادل نظر بپردازند و این بیانیه حاصل چنین پروسه ای است، بلکه این بیانیه بیشتر نشان از تلاش این جمع در فریاد زدن این خواست به صدای بلند و اراده مشترک آنان در وادار کردن حکومت به تمکین بر این خواسته‌ها از یکسو و ایجاد امید در میان مردم برای امکان چنین تغییری از سوی دیگر است.

اینکه اسامی امضاکنندگان، اگر از تعداد آنها و مدت زمانی که افزایش و جمع‌آوری آنها طلب میکند، بگذریم، تا چه حد، با وسعتی که از کشور آمریکا می‌شناسیم، برای مردم آنجا شناخته شده و یا مورد اعتماد آنها هستند پس اگر در مورد "نامه" خلاصه کنیم، هم بعنوان یک موضعگیری، که شاید هدف محوری آن باشد، به خاطر مضمون آن که اشاره شد، ناروشن و ناکافی و هم برای یک اقدام تبلیغی، محدود بنظر میرسد گرچه به تلاش همه آن هموطنان ارج می‌گذارم.

"بیانیه" ۵۶۵ نفر از فعالان سیاسی - فرهنگی داخل کشور "اعتراف نامه" بنیست، در جمهوری اسلامی است که برسمیت شناختن رای آزادانه مردم را اصل دانسته است. این بیانیه یک موضعگیری سیاسی از طرف کوشندگان سیاسی-دانشجویی داخل کشور است و به قولی قبل از هر چیز یک شکایت‌نامه در مقابل بحرانی است که جامعه ایران را در کام خود فروبرده است.

گرچه میتوان از خطوط کلی "بیانیه"، نوعی از "پلتفرم" و یا "برنامه آلترناتیو" استنباط کرد و البته هرکس آزاد است از این جنبه تفسیری ارائه دهد اما از آنجا که "بیانیه" با بررسی اوضاع کنونی، علیرغم ابهامات و احکامی که جای صحبت زیاد دارند و بدانها اشاره خواهیم کرد، به طرح پیش‌شرطی کلی و آنهم اصل عمومی "گردن گذاشتن به آرا مردم" در درجه نخست پرداخته و از آنجا که حاوی برنامه عمل مشخصی نیست، شاید درست‌تر این باشد که بمانند یک برنامه آلترناتیو بدان نگاه نکرد و آنرا در حال حاضر در محدوده یک اعتراض‌نامه مورد بررسی قرار داد که دارای نکاتی است هم واقعی و مثبت و هم نادرست و نقدبرانگیز.

با برداشتی که میتوان از موضع بیانیه داشت، نکته مهم و کلیدی آن، "نه" به جمهوری اسلامی است. این امر، نقطه عطفی در فعالیت اغلب این کوشندگان است چرا که بر محو شدن افسانه اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی دلالت دارد. پس از "سالهای سازندگی" و سپس "سالهای خاتمی" و تلاش بسیاری از این کوشندگان ما و بویژه هواداران اصلاح‌طلبان حکومتی در پافشاری بر این عقیده که "تنها یک راه وجود دارد و آن را در درون رژیم باید جستجو کرد"، اکنون شاهد گسست روزافزون فعالین جامعه از این فکر و باور هستیم. از این‌رو همه آن نیروهایی که بدرستی و همواره عنوان می‌کردند که مانع اصلی هرگونه تحول، جمهوری اسلامی است و برداشتن این مانع پیش‌شرط تحقق خواسته‌های دموکراتیک جامعه ماست، نمی‌توانند از این نکته ناخرسند باشند. حتماً اگر آنرا دیرهنگام بدانند، ولی گفتن "نه" از طرف این طیف هنوز به معنی "آره" گفتن به

تمامی الزامات اجرای خواسته‌های اشاره‌شده نیست.

این خواسته‌ها که تحول آتی و دموکراتیک، نیل به برآورده کردن خواهد داشت چیزی فراتر از آن اهداف جنبشهای اجتماعی در ایران که رشد فزاینده‌ای نیز دارند، نیست. کافی است نگاهی به مقاومت و مبارزه زنان، کارگران و زحمتکشان و کارمندان، ملیتهای تشکیل دهنده ایران، نویسندگان و روزنامه‌نگاران، دانشجویان و جوانان بیندازیم و مطالبات و شعارهای آنانرا جدی بگیریم آنگاه می‌بایم که بلافاصله "نه" به جمهوری اسلامی امروز دیگر با طرح اصلی ترین خطوط آنچه که جایگزین آن شود گره می‌خورد و اینجاست که اعتراض بجا و وارد "بیانیه" در نقد وضع کنونی، در هاله ابهام و احکام نادرست جای گرفته و رنگ می‌بازد.

به واژه‌ها و عباراتی ناروشن و تفسیر بردارمانند "جریان حکومتگر" و یا "سواستفاده غیرمردمی از قانون اساسی" و نیز "اصل اولیه شایسته سالاری" و ... نمی‌پردازم و تنها به دو نکته اشاره‌ای کوتاه دارم.

نخست "تهدید هویت تاریخی و تمامیت ارضی ... که تداعی عملکرد حاکمان مستبد تاکنونی بر ایران است که تحت لوای مبارزه با "تجزیه‌طلبی" نه تنها هیچ حقی برای انبوه ستمدیدگان ملیتها قائل نبوده بلکه از هیچ‌گونه قساوت و جنایتی علیه آنان فروگذاری نکرده‌اند. تحولی که برای این مسئله پاسخی عادلانه و دموکراتیک نداشته باشد نه پیام‌آور آزادی خواهد بود و نه "همبستگی ملی" را حفظ خواهد کرد.

از پشت بستن دست خویش با آوردن این عبارت که "امضاکنندگان .. نه در سر خیال ایجاد نامنی و آشوب دارند و نه در کف سلاخی برای براندازی" نکته دوم است که از طرفی اعلامیه حقوق بشر که در نوشته بدان اشاره‌رفته، این حق را برای همه در نظر گرفته است که در صورت نیاز به شیوه‌های متعدد مقاومت و دفاع متوسل شوند. از طرفی دیگر نمی‌توان ارگانهای سرکوب و پایه‌های عظیم مالی رژیم را فراموش کرد و در مقابل به تشکیلات و سازمانگری فکر نکرد. همچنین این اصطلاح متاسفانه یادآور بحث و یا بهتر است بگویم خلط مبحثی است که تا کنون از طرف کسانی چند برای همگن ساختن رفرم و مسالمت از یک سو باهم و انقلاب و خشونت از سوی دیگر صورت‌گرفته است. کافی است تا نگاهی به تحولات دو سه دهه اخیر در خیلی از کشورها و از جمله اروپای شرقی بیندازیم تا دریابیم که همواره رفرم با مسالمت و انقلاب با خشونت توأم نبوده است. عملکرد رژیمهای حاکم به علت در اختیار داشتن تمامی قدرت، بار اصلی مسئولیت خشونت‌زایی را درجه اول بدوش می‌کشد.

شاید اینگونه بنظرآید که دلیل ذکر چنین عباراتی، در داخل و در دسترس رژیم بودن امضاکنندگان باشد درآنصورت و چنانچه نظر ایشان چنین نباشد آیا سکوت پیرامون موارد بالا، معنی‌دار تر نبود؟

با بمیان کشیدن این چند نکته، در برخورد به این بیانیه، در آغاز، از برداشتن گام نخست در نفی همان مانعی که راه را بر هرگونه تغییر سد کرده است، استقبال بعمل می‌آید گامی که پیوند نظری میان فعالین سیاسی داخل و خارج را و اینبار نه میان هواداران اصلاح جمهوری اسلامی بلکه میان آن نیروهایی گسترش خواهد داد که به "بعد جمهوری اسلامی" می‌اندیشند. بعدتر و دوم، گفتگو و برخورد آرا حول اهم مواردی که هر گرایش و نیرویی برای آینده مطرح میکند. جنبه سلبی "بیانیه" گامی است مثبت و از این فرصت، نیروهای چپ و دموکرات میتوانند به سهم خود استفاده کرده، به جنبه اثباتی برنامه و دیدگاههای خود میان فعالین جامعه پژواک بیشتری بکشند، حمایت از کل و مجموعه "بیانیه"، نقاط ضعف آنرا می‌پوشاند و به این نظر که مسائل عمده و غیر عمده وجود دارند و در نتیجه خطر اینکه غیرعمده قربانی عمده گردد، کمک می‌کند و دایره همفکری پیرامون اهم موضوعات آتی جامعه و راه‌حلهای ممکن دیگر را محدود می‌سازد. طرد آن نیز بدون در نظرگرفتن گام اولیه و مثبت آن، راه هرگونه دیالوگ و گفتگو را می‌بندد. نقد، دیالوگ و همفکری و برخورد آرا و عقاید گوناگون با هدف تفاهم و توافق البته با همان پیش‌شرط نفی کلیت رژیم بیشتر به ما کمک میکنند تا پشت سر قرار گرفتن این علم و یا حمل آن کتل.

نیاز است که گریبانگیر این وسوسه نباشیم که گویا تنها با یک شعار، یک اقدام، یک فراخوان و یا یک بیانیه معجزه کرده و تمامی مشکلات را از سرراه می‌توان برداشت. تمامی این تلاشها در یک مجموعه همسو و در هماهنگی با جنبشهای درون جامعه میتوانند مثمر تر واقع گردند و برای همسویی و هم‌نواپی به طرح و تحلیل همه آرا و راهکارها نیاز است. برای گذار از دایره فکر و نظر به عمل و اقدام، راهی دراز و فرصتی کوتاه در پیش داریم.

حکومت جمهوری اسلامی

از تشخیص منافع ملی

فاتوان است

مسعود فتحی

شکی نیست که امروز بیش از هر زمان دیگری در طول بیش از دو دهه و نیم اخیر، کشور ما با شرایط بحرانی و دشواری مواجه است. از یک سو تلاش‌هایی که با انتخابات دوم خرداد ۷۶، و خواست گردن نهادن به رای و

همه بنیان یک جامعه دمکراتیک و متکی به رای مردم به یک اراده ملی فرامی‌رود، دولت امریکا نباید هوس کند که مترسک‌های جدیدی را سوار بر تانک و توپ روانه تهران کند.

جامعه بین‌المللی باید به اراده هر ملتی در تعیین سرنوشت خود احترام بگذارد.

ارزیابی واقعی، خواست صریح و روشن

انتشار بیانیه ۵۶۵ نفر از اندیشمندان، فعالان سیاسی و دانشجویی ایران، در کوران بحران هسته‌ای و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم، یک واقعه مهم و یک اقدام مسئولانه در قبال سرنوشت کشور است. بیانیه با ارائه دلایل روشن، در مورد کارنامه حکومت، هم چون ادعای مستدل، انگشت خود را بر بی‌کفایتی حکومتگران فعلی و ساختار دولتی متکی بر غیرانتخابی بودن ارگان‌های اصلی تصمیم‌گیرنده گذاشته است و خواستار تمکین حکومتگران به رای مردم، برای نجات کشور از فروپاشی بیشتر و از دست رفتن هر چه مخرب تر منافع ملی کشور ما در منطقه و جهان شده است.

این بیانیه نه فقط به دلیل ارزیابی کارشناسی شده و متکی بر داده‌های ملموس از مسائل مبتلابه جامعه ما، نه فقط به دلیل طرح صریح پذیرش مسئولیت این نابسامانی‌ها از سوی حکومتگران و خواست تمکین آنان به اراده ملی، قبل از هر چیز از نقطه نظر تنوع و گستردگی نیروهائی که در ارائه آن، هم‌زمان و همگام گشته‌اند، بیانگر کیفیت جدیدی در دستیابی به اجماع هر چه گسترده‌تری برای حفظ منافع ملی کشور و گامی در راه ایجاد وفاق ملی در میان نیروهای مدافع حق حاکمیت مردم است.

این گام مهم را باید پاس داشت و دست تدارک‌کنندگان این حرکت کم‌نظیر را به گرمی فشرد.

مسائلی که در این بیانیه آمده‌اند، مشکلاتی که به آن‌ها پرداخته شده است، راه و روشی که برای تغییرات ارائه شده است، هم چون ارزیابی و خواست‌های این بیانیه روشن و در عین حال برای کل اپوزیسیون جمهوریخواه و دمکرات کشور ما آموزنده است. زبان آن بی‌تکلف و بیان و استدلال آن، مورد پذیرش طیف وسیعی از دلسوزان کشور ما از نخله‌های فکری متفاوت است. همین واقعیت‌ها هم این بیانیه را به جلوه‌ای از تلاش برای دستیابی به یک راه حل همگانی برای برون‌رفت از وضعیت فعلی و ایجاد اراده ملی برای انجام تغییرات اساسی در ساختار سیاسی کشور با استفاده از روش‌های مدنی مبدل ساخته است.

بیانیه شرحی موجز و مستند به آمار و داده‌های رسمی از وضعیت ارائه می‌دهد و اعلام می‌کند که: «بیش از ربع قرن بی‌توجهی به تاریخ، ادب، فرهنگ و تمدن ایران زمین و آثار و مفاخر ملی آن، گروهی پرشمار از مردم ایران، بویژه جوانان را از دلبستگی عاطفی به محیط طبیعی و بوم و بر کشور خود دور و ناامید از آینده دستخوش سرخوردگی نموده و بخش قابل توجهی را در سقوط اخلاقی و اعتیاد، گرفتار اوهام و فرار از خود و واقعیت‌ها ساخته است...»

سلاح و جنگ برای حل بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌رود. نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل نقش جدی‌تری در حل بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به عهده می‌گیرند. اما تجربه عراق حداقل نشان داد که دولت آمریکا، به عنوان طرف پیروز جنگ سرد، هم چنان بر استفاده از جنگ و ابزار نظامی برای پیشبرد اهداف خود، اشغال نظامی یک کشور دیگر حتی بدون توجه به قوانین و معاهدات بین‌المللی یا فشاری می‌کند. همین امر هم منشأ نگرانی نویسندگان و امضاکنندگان نامه سرگشاده است.

من مخالف دخالت نظامی آمریکا در افغانستان و عراق بودم و معتقد بودم و هستم که در هر دو مورد راه حل‌های دیگر و بهتری برای تحول وجود داشت. جامعه بین‌المللی باید از پتانسیل‌های موجود خود برای تقویت نیروی تحول در درون این جوامع استفاده می‌کرد. دولت وقت آمریکا ولی برنامه خاص خود را داشت و طرح‌های از پیش آماده‌ای داشت که برای پیاده کردن آن‌ها حاضر بود، حتی بدون توجه به هشدارهای متحدینش و اکثریت شورای امنیت سازمان ملل، قوانین بین‌المللی را زیر پا بگذارد، کما این که گذاشت.

در مورد کشور ما، با توجه به اتهاماتی که متوجه جمهوری اسلامی است. از بزرگ‌ترین حامی تروریسم تا تلاش برای دست یافتن به سلاح اتمی و ... هر کدام می‌تواند بهانه‌ای برای این کار تلقی شوند.

فکر نمی‌کنم کسی مخالف فشار بین‌المللی و دخالت مجامع بین‌المللی در مواردی مثل نقض حقوق بشر و یا لغو حق انتخاب مردم باشد. جامعه بین‌المللی نه در مورد جمهوری اسلامی، بلکه در برابر هیچ حکومت دیگری که حقوق بشر را نقض می‌کند، حق انتخاب آزادانه مردم کشورش را زیر پا می‌گذارد، نباید سکوت کند. باید فعالانه خواستار رعایت موازین حقوق بشر و احترام به رای مردم گردد. در جهان امروز که همه جوامع با هزار رشته به هم دیگر پیوند خورده‌اند، وسائل و امکانات عمل‌متمدانه‌تری از توسل به سلاح و بمباران و کشتار در اختیار بشریت قرار دارد که بتواند رژیم‌های خودکامه را تحت فشار قرار دهد.

از این رو توسل به دخالت نظامی، همانطور که مورد عراق، به خوبی نشان داد، چنان لطامات جبران‌ناپذیری از خود بر جای می‌گذارد، که آثار مخرب آن به راحتی قابل زدودن نیستند.

دولت آمریکا، همانطور که در نامه هم اشاره شده است، یک بار در امور داخلی کشور ما دخالت مستقیم کرده است. با کودتای ۲۸ مرداد و ساقط نمودن دولت ملی دکتر محمد مصدق نقش تعیین‌کننده‌ای در محروم نمودن جامعه ما از دمکراسی بازی کرده است، این تجربه تلخ نباید به گونه دیگری تکرار شود. حال که در کشور ما تلاش برای خلاصی از حکومت کنونی و قبل از

اراده مردم، از سوی حکومتگران، با شکست مواجه شده است. همه راه‌ها به فراتر رفتن از وضعیت فعلی و تغییر در ساختار کنونی حکومت با بن بست مواجه شده است، از طرف دیگر تحولاتی که طی دو سال اخیر در حول و حوش کشور ما، نخست در افغانستان و سپس در عراق، رخ داده است، بخصوص اشغال عراق توسط آمریکا، تهدید جمهوری اسلامی از طرف آمریکا با اتهاماتی علیه حکومت صدام ارائه می‌شد، بر پیچیدگی و حساسیت شرایط هر چه بیشتر افزوده است.

در چنین شرائطی انتشار نامه سرگشاده به مردم آمریکا و بیانیه ۵۶۵ نفر از فعالان سیاسی و دانشجویی، هر کدام در جایگاه خود، حائز اهمیت و نشانه واکنش‌ها در برابر این وضعیت است. من هر دوی اینها را اقداماتی در مسیر درست ارزیابی می‌کنم، و سعی خواهم کرد که در این جا توضیح بدهم، چرا؟

جهان ما نیازمند راه حل‌های متمدانه است!

نامه سرگشاده به مردم آمریکا از این پیش‌فرض حرکت می‌کند که دولت آمریکا در تدارک اقدام نظامی علیه کشور ماست و «از احتمال مداخله مستقیم یا غیرمستقیم نظامی آمریکا در ایران» ابراز نگرانی می‌کند. و اعلام می‌کند که «با قاطعیت بر این باوریم که ناراضی‌ت و ضدیت مردم ایران با حکومت مذهبی حاکم بر کشور به معنای موافقت آنها با مداخله نظامی آمریکا یا قدرت‌های دیگر در ایران نیست». مردم آمریکا را «به مخالفت با هر گونه مداخله نظامی در ایران و فعالیت برای گسترش صلح واقعی در منطقه» فرا می‌خواند.

اقداماتی مثل این نامه بیشتر نقش بازدارندگی دارند، روشن است که منتفی شدن هر گونه دخالت نظامی، قبل از همه مستلزم تغییر شرایط به نحوی است که امکان چنین اقداماتی از بین برود. مهم‌ترین گام برای از بین بردن زمینه این قبیل تهدیدات، تغییر حکومت فعلی و انتخاب دولتی است که متکی به رای مردم و نماینده واقعی آنان باشد. تهدید جمهوری اسلامی به حمله نظامی، همچون تهدید رژیم صدام و طالبان از آن رو ممکن است که این قبیل حکومت‌ها از یک سو فاقد پشتوانه در کشور خود هستند و میلیون‌ها نفر از مردم این کشورها آرزوی سقوط آن‌ها را دارند، از طرف دیگر افکار عمومی جهانی و از جمله آمریکا نیز در مقابل اقدام به ساقط نمودن این قبیل حکومت‌های خودکامه و ارتجاعی، اگر نه جانبدار، حداقل بی‌تفاوت‌اند.

با پایان یافتن جنگ سرد تصور عمومی بر این بود که جهان دیگر به سوی عبور از توسل به

بسیار محدود آن هم ملغی شد تا نهایتاً به انتخابات مجلس هفتم ختم شد که ترکیب آن را قبل از انتخابات خود شورای نگهبان عملاً تعیین نموده بود.

اما اشتباه محض خواهد بود که فکر کنیم این فقط ارگان‌های انتصابی و ولی فقیه و دارو دسته‌های قدرتمدار حول و حوش او بودند که مسیر طی شده بعد از ۲ خرداد سال ۷۶ را به شکست کامل کشاندند. خود اصلاح طلبان که امروز نیز بعد از تجربه هشت سال «تدارک‌اتچی» بودن، هنوز در توهم برخورداری از اعتماد مردم به سر می‌برند، با استفاده از رای مردم دو قوه از سه قوه کشور را در اختیار گرفتند، اما یک گام جدی هم در تأمین الزامات این رای و تثبیت حق انتخاب مردم بر نداشتند. تعهد به ساختار سیاسی موجود را بر احترام به رای و اراده مردم ترجیح دادند. اراده مردم را نادیده انگاشتند و فرصت‌هایی را که رای اعتراضی مردم در اختیارشان گذاشته بود، یکی پس از دیگری از دست وانهادند. با ۲۲ میلیون رای نقش مجری بی اختیار فرامین دست‌های پنهان قدرت در حکومت را بازی نمودند. طرفه این که هنوز هم در تصور ادامه این مسیر ورشکسته هستند و حفظ ساختار موجود را جزو خطوط قرمز خود اعلام می‌کنند.

امروز که جامعه ما به این واقعیت پی برده است که از این طریق نمی‌شود به جایی رسید، سوال اصلی این است که پس چه باید کرد. اکنون یک انتخابات دیگری در پیش است. از چه طریقی باید «بسوی مردم سالاری، دموکراسی، حکومت قانون، حاکمیت ملت، انتخابات آزاد و تفکیک قوای سه‌گانه متعارف و جمهوری واقعی گام برداشت»؟

البته این سوالات در پیش روی ما هم قرار دارند. قصد من هم این نیست که بگویم این بیانیه به همه مسائل باید پاسخ می‌داد، واضح است در یک بیانیه ای که برای امضای جمعی تهیه می‌شود، نباید انتظار داشت که به همه مسائل بپردازد، اما می‌شود انتظار داشت که درباره مهم‌ترین مساله پیش روی جامعه یعنی انتخابات ریاست جمهوری، فقط به یک اظهار نظر کلی در مورد بی نتیجه بودن انتخابات بسنده نکند. درست‌تر و بهتر این بود که بیانیه در مورد انتخابات پیش رو اظهار نظر صریح و مشخص می‌کرد.

این نقص فقط در رابطه با انتخابات نیست، کلاً این مشکل بیانیه مشکل عمومی همه ماست. از «اراده ملی»، حرف می‌زنیم، ولی نمی‌گوئیم که از چه طریقی و چگونه باید به این «اراده ملی» رسید. چگونه باید حکومتگران را وادار به «تمکین» به این اراده کرد؟

البته من از پرداختن به برخی مسائل دیگر می‌گذرم. در متونی این چنین که برای امضای جمعی با این وسعت تهیه می‌شود، مسائل زیادی می‌توانند از قلم افتاده و یا مبهم و به نحوه دیگری مطرح شوند که شاید مورد پسند ما نباشد.

من این بیانیه و نیز بیانیه‌ها و اعلام حمایت از آن در خارج از کشور را با توجه به گستردگی طیف امضاکنندگان آن، شروع خوبی برای دستیابی به یک همگرایی میان نیروهای مدافع حق حاکمیت مردم در داخل و خارج کشور می‌دانم. این گام را باید ادامه داد.

آید، بلکه آن‌ها خود عامل تشدید این نابسامانی‌ها نیز هستند. از این رو نگرانی‌های بیانیه نگرانی‌های همه ماست. امروز کمتر کسی را می‌توان یافت که دل در گرو سربلندی ایران داشته باشد و از آن چه که به نام این کشور صورت می‌گیرد و به نمایندگی از مردم ایران اعلام می‌گردد، شدیداً نگران نباشد و در مقابل پایمال شدن حقوق مردم، محرومیت جامعه ما از امکانات پیشرفت علمی و تکنولوژیک، بی‌نصیب ماندن اقتصاد کشور از امکانات رشد و ارتقا، به دلیل سیاست‌های ضد ملی و بی‌کفایتی و تحجر و عقب‌ماندگی حکومتگران فعلی، بی‌تفاوت بماند. هیچ‌کس نمی‌تواند از «بیکاری دائمی دستکم یک پنجم جمعیت در سن کار و یک سوم جوانان در سن‌های بیست تا سی و پنج سال، بویژه زنان تحصیلکرده جوان در شهرها» و یا به داشتن «یازده میلیون معتمد» در یک کشور حدود هفتاد میلیونی مفتخر باشد و دلش را به این خوش کند که از طریق کوره راه بازار سپاه، در حال تکمیل «تکنولوژی اتمی» و در خفا و با صرف میلیاردها دلار درآمد ملی، در سودای ساختن «بمب» اتمی هم هست.

پیام این بیانیه صریح و روشن است: حکومت جمهوری اسلامی از تشخیص منافع ملی ناتوان است. قادر به حل مسائل و مشکلات داخلی نیست. شایستگی و صلاحیت مدیریت کشور را ندارد. و باید به اراده ملی گردن بگذارد. و ساختار قدرت حکومت بر اساس میثاق حقوق بشر طراحی شود.

تا این‌جا از محاسن این بیانیه گفتم، ولی فکر می‌کنم این بیانیه هم مثل هر اقدام جمعی دیگر که باید تکمیل شود. نواقصی هم دارد که من به مهم‌ترین آن‌ها می‌پردازم.

مهم‌ترین مساله ای که در این بیانیه به عنوان یک نقص جدی، می‌شود روی آن انگشت گذاشت، توقف بیانیه در حد ارائه راه حل‌های کلی است. بیانیه با توجه به تجربه هشت سال گذشته، و با توجه به «حرکت خودجوش اکثریت ملت ایران در عدم شرکت در انتخابات دومین دوره شوراهای شهر و هفتمین دوره مجلس و روحیه عدم تمایل آنان به شرکت در انتخابات ریاست جمهوری آینده» نتیجه می‌گیرد که «دیگر نمی‌توان با این ترتیب بسوی مردم سالاری، دموکراسی، حکومت قانون، حاکمیت ملت، انتخابات آزاد و تفکیک قوای سه‌گانه متعارف و جمهوری واقعی گام برداشت.»

بیانیه درست می‌گوید. هشت سال پیش وقتی که مردم در سطح ملی و در مقیاس میلیونی، با رای خود چهره جامعه را دگرگون ساختند، یک پیام بیشتر نداشتند: تغییر در ساختار موجود به نفع رای و اراده مردم! اما آن‌چه که اتفاق افتاد، درست بر عکس بود. با گذشت زمان هر جا که امکان داشت، حق انتخاب و امکان حضور مردم در صحنه سیاسی کشور، حتی در همان حد

بیانیه بخصوص بخشی از معضلات اجتماعی ویرانگری را که دامنگیر جامعه ما هستند، می‌شمارد: «رسیدن شمار افراد درگیر اعتیاد کشور به بیش از یازده میلیون نفر و فزونی یافتن آلوده شدگان به بیماری ایدز به چندین ده هزار نفر، گسترش شمار کارتن‌خوابان و کودکان خیابانی، یخ زده شدن دهها نفر از آنان در شبهای سرد و یخبندان اخیر، فرار سرمایه‌ها و مغزها از کشور، بیکاری دائمی دستکم یک پنجم جمعیت در سن کار و یک سوم جوانان در سن‌های بیست تا سی و پنج سال بویژه زنان تحصیلکرده جوان در شهرها، ...»

هم‌چنین تأکید می‌کند که: «برخوردهای سرکوبگرانه حاکمیت با اندیشمندان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، فعالان سیاسی و جنبش‌های پویای فعال دانشجویی، نادیده انگاشتن حقوق شهروندی برابر برای همه زنان و مردان و ایجاد ذهنیت بشدت منفی در شماری از هموطنان سخت‌کوش وابسته به تیره‌ها و اقوام گوناگون ایرانی، بر اثر بی‌توجهی و فراهم‌نساختن امکانات و موجبات رشد و توسعه اقتصادی برابر در آن مناطق، عدم ایجاد فرصت‌های برابر برای آنها در راستای واگذاری مسئولیتهای اساسی در اداره کشور، پدیده نگران‌کننده ایست که بشدت همبستگی ملی وی کپارچگی کشور را با خطر مواجه ساخته است.»

از طرف دیگر «امروز در اثر سیاست‌های تنش‌آفرین حکومت ایران با جهانیان، منافع ما ایرانیان در عرصه بین‌المللی از هر سو مورد خدشه قرار گرفته است». نه فقط کشور ما از تمامی تحولات مهم منطقه حذف شده است، ادعاهای ارضی نیز در حول و حوش ما سر برآورده است...

با حرکت از این نقطه عزیمت‌ها هم هست که بیانیه نتیجه گرفته است: «حاکمیت با ناتوانی در شناسایی و دفاع از منافع ملی و حیاتی کشور در برابر جهان خارج و عاجز ماندن از حل مسائل و مشکلات داخلی، شایستگی و صلاحیت مدیریت کشور را ندارد.»

امضاکنندگان صریحاً اعلام می‌کنند که: «ما امضاءکنندگان، فرصت و راهکار حتمی و نهایی را گردن نهادن به رای و اراده ملی دانسته و خواستار آنیم که ساختار قدرت حکومت، اداره امور کشور و روابط بین‌المللی آن... مانند همه کشورهای پیشرفته جهان، بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های دوگانه الحاقی و منشور ملل متحد، با توجه به حفظ منافع ملی، طراحی شود...»

مساله اساسی که این بیانیه بر آن تأکید نموده است، اوضاع مخاطره‌آمیزی است که کشور ما در آن به سر می‌برد. این اوضاع چه از نقطه نظر داخلی و چه از نقطه نظر بین‌المللی به مرحله ای رسیده است که چاره جوئی‌های سریع می‌طلبد. از عهده حکومتگران نه فقط کاری بر نمی‌